

# میزگرد فلسفه و حکمت

دکتر ابراهیمی دینانی، دکتر اعوانی، دکتر بهشتی، حجة الاسلام والمسلمین رشاد، دکتر یثربی، دکتر یوسف‌ثانی

ندارد، آن جامعه از درون فاسد است، فلاسفه روی این مسئله تاکید کرده‌اند، از جمله دکارت، این اعتقاد را دارد که باید برای دانستن ماهیت فرهنگ هر جامعه‌ای به فلسفه و فکر آن توجه کرد پس لازم است ما این سؤال را طرح کنیم، خصوصاً به اینکه فلسفه در جای خودش قابل بحث است، فکر و فلسفه و اندیشه در فرهنگ ما از دیر باز یک جایگاهی داشته و آیا اکنون هم همینطور است یا نه؟ باز ما وقتی وضع کنونی فلسفه را مطرح می‌کنیم، یک پیش فرضی دارد که آیا فلسفه کنونی است، آیا فلسفه امروزی، دیروزی، فردایی، برای این قرن و آن قرن هست، البته درست است که سؤال از وضع کنونی فلسفه بکنیم، و باید فلسفه کنونی باشد و سعی تمام ابعاد آن به وضع کنونی بر می‌گردد، آیا یک بعدی است و ما ورای زمان و مکان ندارد یا اینکه نه اصلاً فلسفه همیشه کنونی است، این هم مسئله‌ای است که در کنار این سؤال باید مطرح شود، بنده این اعتقاد را دارم که اگر فلسفه را به حکمت تعبیر کنیم، حکمت هم کنونی هست، هم اینکه واقعاً امروزی نیست، یعنی ورای امروزی است. این هر دو بُعد را دارد، ورای امروز و دیروز است چون به یک معنا با یک حقایقی سرو کار دارد. حکمت ازلی و جاودان است و دقیقاً این بُعد معرفت که حکیم را حکیم می‌کند. فرض کنید که ما این جنبه از حکمت را نفی کنیم، در واقع دیگر حکمتی وجود ندارد. حکمت یک مسائلی دارد که این مسائل مربوط به همهٔ زمانها و مکانها بوده اما مسائلی هم دارد که واقعاً مربوط به امروز جامعه است، فلسفه به یک معنا، کنونی هست یعنی دیروزی، و فردایی نیست یعنی امروزی است. چون حکیم، الآن حکیم است، وقتی ما می‌گوییم ملاحظه‌دار حکیم است فرض بر این است که او این حکمت را کشف کرده به یک افقی رسیده، یک افقی داشته که از آن افق تمام هستی را می‌دیده، مسائلی را می‌دیده، یعنی

آقای رشاد (دبیر جلسه): سعی می‌کنیم در این جلسه با تکاندن تناور درختهای حکمت معاصر ایران با اساتید عزیزی که در خدمتشان هستیم، اندیشه‌های جوانان را بارور کنیم و میوه‌های بهشتی و ملکوتی از آن برگیریم. پیشنهاد کردند که حول محور ۳ مسئله در این جلسه گفتگو کنیم:

۱- وضع کنونی فلسفه در ایران، بایسته‌های فلسفه پژوهی و آینده فلسفه در ایران و جهان، وقتی از وضع کنونی فلسفه در ایران سخن می‌گوییم در ضمن آن، اعتراف به یک واقعیت نهفته است و آن اینکه وضع فلسفه در شرائط کنونی در ایران یک خصوصیتی دارد که اینک ذیل همین، این حقیقت هم مورد اشاره است که ایران هم در ارتباط با فلسفه دارای خصوصیتی است. از دههٔ ۲۰ با ظهور علامه بزرگوار طباطبائی جنبش نوینی دربستر مطالعات فلسفی در ایران پدید آمد.

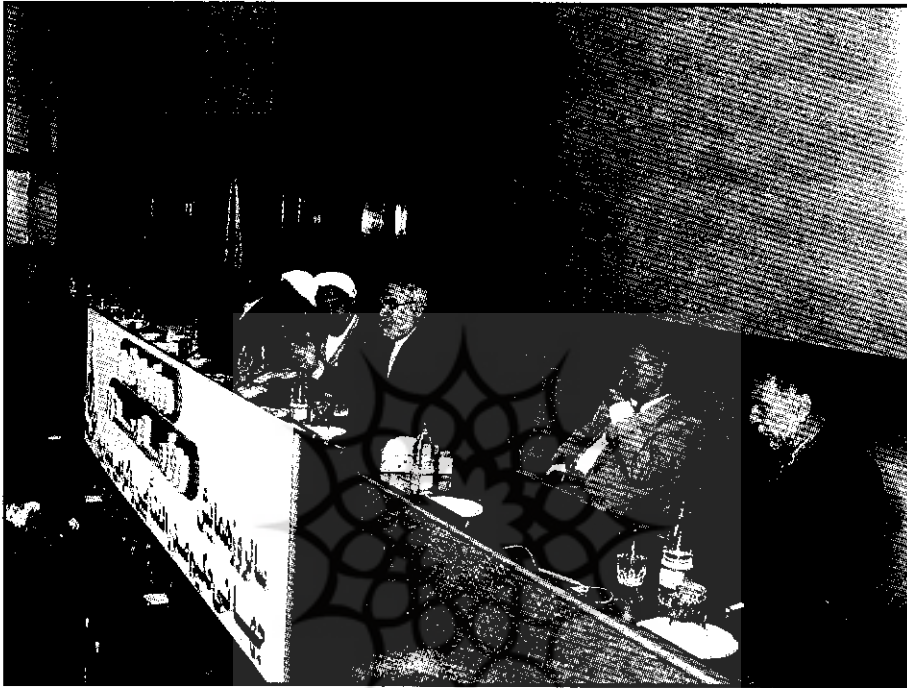
حال از آقای دکتر اعوانی خواهش می‌کنیم که به اولین سؤال پاسخ بفرمایند که باب بحث باز شود

دکتر اعوانی: بسم الله الرحمن الرحیم، وقتی ما صحبت درباره وضع کنونی فلسفه می‌کنیم که البته یک سؤالی کاملاً بجا است. که سؤال شود، موقعیت فلسفه واقعاً در جامعه ما و در فرهنگ ما چیست؟ زیرا خیلی از فلاسفه بر این اعتقاد بوده‌اند، که ماهیت یک فرهنگ را فلسفه تعیین می‌کند؛ یعنی آن چیزی که موجب ارزش یک جامعه می‌شود در واقع فلسفه و فکر فلسفی آن جامعه است، و شما رجوع کنید به هر دوره‌ای به هر فرهنگی و بخواهید آنرا ارزیابی کنید، ببینید فکر و فلسفه در آن چه جایگاهی دارد؟ اگر یک موقعیت ممتازی دارد، در واقع یک جامعه یا یک فرهنگ شکوفاست، و اگر جایگاهی

حکیم همیشه دارای افق و دیدگاه هست.

حکمت بمعنای دیگر فقط کتاب و الفاظ نیست، حکمت وجود است، وجودی است که این وجود، در شخص حکیم است. یعنی ما می‌توانیم حکمت را حکمت کتبی بگوییم مثل آن چیزی که در کتاب نوشته شده، مثلاً در شفاء هست و یک وجود لفظی دارد، یعنی آن چیزی که حکیم به زبان می‌آورد، باز این حکمت نیست، وجود

حکمت است. ما فرض کنیم، کتابی را بخوانیم، البته شرط است من نمی‌گویم شرط نیست، لازم هست ولی آیا کافی هم هست؟ این وجود، آن انسان را حکیم کرد یا نکرد؟ اگر واقعاً بحث و درس حکمت بالاخره، به این منتهی می‌شود که حکیم پرور باشد، آیا در فرهنگ ما اثبات شده که حکمت یک حیات جاودانه داشته، خوب نمونه‌هایی مانند سهروردی - ابن سینا - ملاصدرا - حکیم سبزواری -



لفظی است، گاهی مفاهیمی است که در ذهن حکیم است، این وجود ذهنی حکمت است، هیچکدام از اینها معنی حکمت نیست، حکمت خودش وجود است، وجود حقیقی، و وجود حقیقی در شخص حکیم زنده است و آن منشأ حکمت است بنابراین بسیاری از حکما از جمله افلاطون، سعی آنها براین بوده که طالب حکمت را از آن وجود لفظی و کتبی حکمت به آن وجود حقیقی حکمت که بعنوان وجود زنده‌ای است که در شخص انسان زندگی می‌کند، بکشاند و این معنی حکمت است، پس حکمت در شخص حکیم زندگی دارد - حیات دارد - وجود دارد. نه اینکه در کتاب باشد. حالا سؤال به این بر می‌گردد آیا ما چنین حکمتی که وجود داشته و حیات داشته باشد واقعاً داریم یا نداریم، مسلماً ما کتابهایی درباره حکمت داریم، می‌خوانیم، و می‌نویسیم اما سؤال این است، آیا این

با وجود خودشان حکمت را ثابت می‌کنند، ولی سؤال این است که آیا این وجود بعنوان یک امر حی و حاضر (نه بعنوان خواندن کتاب) در زمان ما، واقعاً حیات دارد یا نه؟ داشته، مثال زدم مرحوم طباطبائی را، خوب ایشان حکیم بوده و باهر مسئله‌ای که مواجه می‌شده، آن را بطور زنده جواب می‌داده، بنده گمان می‌کنم که در پاسخ این سؤال، که ما الآن در یک برهه‌ی زمان هستیم که حکمت ما در حال افول و انحطاط است، اگر سعی و کوشش کنیم که واقعاً به یک سعی و کوشش بسیار عظیمی محتاج است. و حکمت هم «وَمَنْ يُعْطِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» بآسانی بدست نمی‌آید و کاری بس دشوار است. و بزرگان ما با همان دشواری این را حفظ کردند و از نسلی به نسل دیگر منتقل کردند، اگر ما بتوانیم این شعله‌ای را که در واقع در فرهنگ ما وجود داشته این را فقط روشن نگه داریم،

واجازه ندهیم که این شعله خاموش شود، در واقع پیشگیری شده و امکان ادامه آن هست. ولی اگر باد شدیدی بیاید و این چراغ را خاموش کند، بیم آن می‌رود که این چراغ خاموش شود، ما الآن در زمانی مثل زمان ملاصدرا زندگی نمی‌کنیم، یک فیلسوفی مثل ملاصدرا نداریم که وجود خودش آن حکمت و آن چراغ باشد بنابراین پاسخ من به این سؤال این است که بستگی دارد به سعی ما و کسانیکه حکمت را تدریس می‌کنند، در واقع با تلاش بسیار عظیم، امکان دارد که واقعاً بتوانیم این شعله را روشن نگه داریم و در واقع این شعله را به دیگران نشان دهیم.

آقای دکتر رشاد (دبیر جلسه): عرض می‌شود که از توضیحات آقای دکتر استفاده کردیم، ولی پرسش ما راجع به وضع کنونی فلسفه است، نه وضع فلسفه کنونی است. من دلم می‌خواست که سؤالها بترتیب مطرح شود.

حالا از جناب دکتر دینانی خواهش می‌کنم که بفرمایید نظر شما در مورد وضع کنونی فلسفه در ایران چگونه است تا بعد برسیم به آن پرسش بعدی که بایسته‌های مطالعات فلسفی در شرایط کنونی چیست؟

### ◀ دکتر ابراهیمی دینانی:

وجود به زبان انسان می‌پرسد و تنها انسان هست که از وجود سؤال می‌کند هیچ موجود علی الاطلاق از وجود سؤال نمی‌کنند نه حیوان نه فرشته نه فلک نه ملکه نه حتی حق تبارک و تعالی سؤال نمی‌کنند چون سؤال استفهام است. بنابراین، تنها انسان است که سؤال از وجود می‌کند و بنابراین فلسفه برای انسان است فلک و ملک فلسفه ندارد. حیوان فلسفه ندارد، خدا هم فیلسوف نیست خدا، خداست ولی انسان سؤال فلسفی دارد. و فیلسوف است، اگر ما اینطور فلسفه را بفهمیم که همینطور هم هست. طرح پرسش وجود فلسفه است. و غیر از این فلسفه نیست، فلسفه همیشه بوده از وقتی که انسان بوده فلسفه بوده شاید هم بگوییم انسان بدون فلسفه در واقع از وقتی که انسان بوده فلسفه بوده واقع انسان نیست.

انسان نیست پس انسان موجودی است که فیلسوف است و میتواند فیلسوف باشد حالا اگر سؤال نکرد طرح پرسش وجود برایش مطرح نشد، برای اینکه استعداد خودش را به کار نینداخته است یعنی: استعدادش به فعلیت نرسیده است. و این مسئله همیشه به نحوی از انحاء هست بهمین جهت ما وقتی که به تاریخ فلسفه مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همیشه فلسفه بنحوی تجلی داشته، البته ظهورات فلسفه مختلف است، تجلیات فلسفه مختلف

آقای دکتر دینانی: بسم الله الرحمن الرحيم، خوب سؤال این است که وضع فلسفه کنونی در ایران را چگونه می‌بینیم، البته این بحثی که آقای دکتر اعوانی مطرح کردند دارای اهمیت است باید ببینیم که اصلاً ماهیت فلسفه چیست؟ مادامی که ماهیت فلسفه معلوم نشود ما نمی‌توانیم بفهمیم که وضع کنونی فلسفه در ایران چگونه است. فلسفه اساساً پرسش از وجود است. با سایر علوم و معارف فرق دارد، مفاهیم نیست، فرمول نیست طرح

است در هر عصری، پرسش وجود به انحاء مختلف گفته می‌شود و تحولات تاریخ در پرتو این سؤال بوجود می‌آید. اما این که شما فرمودید اکنون وضع فلسفه چگونه است خوب طبیعتاً این پرسش اگر همیشه مطرح است الآن هم مطرح است. ولی آنطوری که من حس کردم منظور شما این است که از نظر اجتماعی مثلاً بعد از انقلاب و پیش از انقلاب فلسفه در ایران چه تفاوتی پیدا کرده بمعنی عمیق کلمه فلسفه همیشه بوده و مادامی هم که انسان بطور عمیق با آن پرسش وجود روبرو نشود فلسفه جدی نیست البته ما بعد از انقلاب مسائل فلسفی را بطور دقیق فراوان داریم، یعنی خود انقلاب موجب شده که نسل جوان ایران و مردم ایران بطور جدی بفکر فروروند یعنی آن تکان انقلابی موجب یک نوع توجهی به اصول و مبادی و بحثهای فلسفی شده است. چون ما قبل از انقلاب هم در ایران تدریس فلسفه می‌کردیم. این موضوع بعد از انقلاب بطور چشمگیری جدی تر است با یک علاقه شگفت‌انگیز و فوق العاده‌ای نسل جوان مسائل فلسفی را دنبال می‌کند اما البته از کمیت مطلب و فراوانی مطلب که در هر کوی و برزن و در هر مسجد و مدرسه کلاس فلسفه است نباید فریب بخوریم که حالا دیگر فلسفه شکوفا شد. بسیاری از این تدریسهای فلسفی سطحی است و تدریس‌های فلسفی بطور سطحی بنظر بنده زیانش بیشتر از نفعش است. فلسفه اگر بطور جدی مطرح نشود میتواند خیلی خطرناک باشد، فلسفه یک تیغ دودم است حالا، گفت: عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو و اگر هنرش را گفتی عیبش را هم باید بگویی، فلسفه اگر درست تدریس نشود، استاد خوب نباشد و آن شاگردی که می‌خواهد با علاقه درست بخواند، بمنظور یک سلسله

### ◀ دکتر اعوانی:

حکمت خودش وجود است، وجود حقیقی؛ و وجود حقیقی در شخص حکیم زنده است و آن منشأ حکمت است بنابراین بسیاری از حکما از جمله افلاطون، سعی آنها بر این بوده که طالب حکمت را از آن وجود لفظی و کتبی حکمت به آن وجود حقیقی حکمت که بعنوان وجود زنده‌ای است که در شخص انسان زندگی می‌کند، بکشاند و این معنی حکمت است، پس حکمت در شخص حکیم زندگی دارد - حیات دارد - وجود دارد. نه اینکه در کتاب باشد.

منافع بخواند بمنظور اظهار فضل بخواند خوب اصطلاحاتی را یاد می‌گیرد، همانطور که فرمودند مدرّس خوب ممکن است بشود ولی اینها خیلی سودمند نیست بلکه حتی می‌تواند زیانمند باشد زیان داشته باشد کلید یک مسئله است که اساساً فلسفه تا چه اندازه می‌تواند با دیانت کنار بیاید؟ ما اینرا آنقدر نادیده می‌گیریم و فکر می‌کنیم که همیشه دیانت مانند امروز با فلسفه همراه بوده است. از بحث‌هایی که شد چنین بر می‌آید که در واقع حکما در دامن انبیاء تربیت شده‌اند و همه حکیم الهی هستند بله حکمای الهی، حکمای الهی‌اند، ولی فلسفه زیان بخش هم هست، فلسفه گاهی در مقابل ادیان بوده، به قول شیخ عطار عارف بزرگ:

کای کفر ای جان به حق المعرفه

خوش ترم آید زفای فلسفه

چون که این علم از قضا چون ره زند

بیشتر بر مردم آگه زند

فلسفه سؤال است، چون و چرا است، چرا می‌گوید و پرسش مطرح می‌کند. دیانت به طور جدی بتعلیمات انبیاء تسلیم است، دیانت از اسلام تسلیم می‌خواهد عبودیت می‌خواهد فیلسوف چرا می‌گوید. نمی‌خواهم بگویم که متناقضند، فیلسوف هم می‌تواند اگر راه را درست یافت، با همه چون و چراهایی که دارد با همه پرسش‌هایی که مطرح می‌کند تسلیم شود اما تضمینی هم در کار نیست، کسی نمی‌تواند این را تضمین بکند ما حکیم فیلسوف ملحد هم فراوان داشتیم و هم اکنون داریم فراوان هر چه دلت بخواهد فیلسوف ملحد داریم. البته حکیم الهی هم داریم، حکمای الهی وجودشان بسیار پرپرکت بوده، بخصوص در جهان اسلام از قبیل: فارابی، ابن سینا،

سهروردی، ملاصدرا، شنیدید و استفاده کردید که خوب اینها چه توجهاتی داشتند چگونه توانستند، مسائل را بطور معقول مطرح بکنند در افق آیات و بیّنات قرآن و در افق روایات به چه مطالبی دست یافتند اینها همه‌اش درست است ولی در هر حال همانطور که عرض کردم فلسفه تیغ دودم است اگر درست تدریس نشود، اگر حکمای بزرگی نباشند که درست اذهان را هدایت کنند و اگر مطالب الهی خوب بیان نشود، این چون و چراها ممکن است اذهان را مشوش کند و این اذهان مشوش، می‌تواند برای عقاید مردم و برای عقاید دینی زیان بخش باشد، بهمین جهت بر خورد فلسفه و دین همیشه در ادیان

### ◀ دکتر یوسف ثانی:

امروز فلسفه از سایر شعب شاخه‌های علوم تقریباً گسیخته است و مسائلی که برای دانشمندان در رشته‌های فیزیک و زیست‌شناسی و زمین‌شناسی پیش می‌آید و در یک حوزه‌ای کاملاً نظری پاسخهای فلسفی طلب می‌کند و تبدیل به مسائل فلسفی می‌شود. اینها برای جامعه فیلسوفان و فلسفه پژوهان ما چندان آشنا نیست شاید یک راه تعیین آن بایستگی‌ها سرکشیدن فیلسوفان ما به همین شعب دیگر علوم برای طرح مسائل جدید است.

الفلاسفه یعنی چه - یعنی غزالی کتاب را نوشت و در آنجا خواست ادعا کند که فلاسفه تهافت می‌گویند پیرشان می‌گیرند، بله همینطور که از فاضل تونی نقل شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة، که همه هفته برای ارسطو فاتحه می‌خواندند، درست است، ولی آدمی مثل ابو حامد غزالی می‌گوید که افکار ارسطو اسلام را از مسیرش منحرف کرد. و برای جهان اسلام احساس خطر کرد، که جهان اسلام ارسطو زده شده و بر آن شد که ارسطو زدائی کند کتاب نوشت در رد فیلسوفان ارسطوئی این یک کتاب بزرگی نیست، از لحاظ صفحات شاید ۲۰۰ الی ۳۰۰ صفحه باشد کتاب تهافت الفلاسفه الآن وجود دارد. ولی این کتاب تاثیرش در جهان اسلام چقدر بوده تاثیر عملی‌اش، بنظر بنده، یکی از نافذترین و مؤثرترین کتابهایی که در جهان تاکنون نوشته شده، کتاب تهافت الفلاسفه غزالی است، ریشه فلسفه را در بسیاری از کشورهای اسلامی برای همیشه خشکاند، البته در ایران

ماجرای بوده، تنها شما این ماجرا را در اسلام پیدا نمی‌کنید، در دین یهود و دین مسیحیت دو هزار سال ماجرا بوده است، و در اسلام هم در حدود چهارده قرن ماجراست همیشه بین متشرعان و حکما بر خورد بوده، و اکنون هم وجود دارد، ما نباید اینها را نادیده بگیریم، اینجا چون مجلس ملاصدرا است، جنگ را شما نادیده نگیرید، نباید یک طرفه صحبت کنیم آن طرف را هم باید ببینیم هم اکنون بین فیلسوفان و متشرعان جنگ است این کتابی که بنده نوشتم، ماجرای فکری فلسفی در ۳ مجلد است، بیان همین مطالب است این جنگ و این ماجرا برای چیست؟ متشرعان چه می‌گویند. احساس خطر می‌کنم، چرا ما نباید بدانیم، خود ملاصدرا که امروز در این مکان به عنوان بزرگداشت او تشکیل شده، نحوه زندگی‌اش را ببینید، چگونه زندگی کرد. و در مقدمه کتاب‌هایش ببینید شکوه‌هایش از بعضی متشرعان و از بعضی فقها و بعضی علما چگونه است چقدر اظهار دردمندی و گله و شکوه

توانست این کار را بکند ذوق و استعداد ایرانی مانع بود از اینکه تحت تأثیر این کتاب قرار بگیرد، شما در عربستان سعودی یک فیلسوف علی الاطلاق نمی‌بینید در این کشور از آن موقع تا حالا و در بعضی کشورهای اسلامی در طول بیش از هزار سال.

حجة الاسلام رشاد: (مدیر جلسه): فلسفه را این جور دریافت کردیم که فلسفه پرسنده و پرسشگراست، آیا فلسفه پاسخگو نیست و آیا منشأ تعارض بین متکلمان و فلاسفه، عرفا و فلاسفه، فقها و فلاسفه و احیاناً دیگر گرایش‌های دینی با فیلسوفان به این دلیل بود که آنها پرسش طرح می‌کردند یا چون پاسخی که می‌دادند تصوّر

### ◀ دکتر احمد بهشتی:

**فلسفه هنرش در این است که پاسخگو باشد، هنوز بنظر نمی‌رسد بصرف اینکه پرسش کرده، فیلسوف شده باشد و هم آنهایی که سؤال دارند باید فیلسوف باشند، در حالیکه اکثر مردم یا همه مردم سؤال دارند ولی اکثر مردم یا همه مردم فیلسوف نیستند آنهایی فیلسوف هستند که بتوانند بر اساس مبانی فلسفی خودشان حالا یا به حق یا به باطل، پاسخگو باشند.**

می‌کند و جاذبه عمومی را کشف می‌کند، اگر پرسش نباشد کسی اهل فلسفه هم نخواهد شد، حتماً این سؤال برای همه ما مطرح است، برای همه انسانها مطرح بوده است، که از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ خوب، همین سؤال زمینه می‌شود برای بررسی و مطالعه کردن که خدایی هست یا خدایی نیست؟ اگر هست یگانه هست یا یگانه نیست؟ صفات جمال دارد، یا ندارد. صفات جلال دارد یا ندارد؟ صفات جمال عین ذات است یا زائد بر ذات؟ تا سؤال نباشد نه در علم نه در فلسفه نه در کلام، بشر به جایی نخواهد رسید. متنها حالا سؤال این است که واقعاً بهمه این پرسش‌ها باید مثلاً در علوم با آزمایش جواب داد. یا در فلسفه باید همه پرسش‌ها را با تفکر جواب داد یا در عرفان باید همه پرسش‌ها را از طریق سیر و سلوک و کشف و شهود پاسخ داد؟ این مطلبی است که شیخ الرئیس به آن خوب توجه کرده که بسیاری از حقائق که بدست بشر رسیده از راه قوه حدس است، بدون فکر بدون اینکه صغری و کبری تشکیل شود حدس به انسان

می‌شد، با آموزه‌های دینی متعارض است؟ آیا این تعارض بیشتر ناشی از پاسخ‌های، پرسش از هستی نبود؟ در این بخش هم اگر جناب آقای دکتر بهشتی توضیح بدهند که این سؤال را دنبال کنیم.

دکتر بهشتی: بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً راجع به وضعیت فلسفه در کشور خودمان از نظر کمیّت باید عرض کنم که وضعیت نسبت به قبل از انقلاب خیلی بهتر شده است. از زمان پیروزی انقلاب تاکنون الحمدلله، توجه خوبی، چه در حوزه‌ها چه در دانشگاهها، نسبت به فلسفه مخصوصاً فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه شده و از لحاظ کمیّ رشد خوبی پیدا کرده است. ولی باید عرض کنم که از لحاظ کیفی هم نسبت به زمان سابق رشد داشته اما در مقابل رشد کمی رضایت بخش نیست، در حدّ اینکه جزوه و کتابی خوانده و بعد امتحانی انجام شود و اما راجع به سؤال برادر عزیزمان آقای رشاد که آیا فلسفه فقط پرسشگر است یا اینکه پاسخگو هم هست، البته پرسش اساس کار است و اگر پرسش نباشد

## ◀ حجت الاسلام رشاد:

ما شرقی‌ها یک فرقی با غربیها داریم، و آن اینکه غربیها کافیهست که یک نکته بدیع، گاهی با یک تقریر نواز یک مسئله، خودشان را صاحب مکتب می‌دانند اما فیلسوفان بزرگی ما داشتیم که دهها نکته بدیع و نو را بر فلسفه افزودند، اما مدّعی هم نبودند توقع بر این اصل بوده که مکتب جدید تعریفی دارد. کسیکه صاحب مکتب باشد باید یک دستگاه فلسفی مستقلی را عرضه کند، و توقع در مقام نوآوری و فکری فلسفی در شرق و در دنیای اسلام بالاست.

با شریعت به تعارض می‌افتند یا اینکه چون پاسخ می‌دهند، من فکر می‌کنم پرسش‌های ممنوعه در شریعت خیلی محدود است. احتمال دارد که یک پرسش ممنوع بیشتر نداشته باشیم، پرسش از ذات، و پاسخ‌های ممنوعه، فکر می‌کنم ممنوع است و تعارض در پاسخ‌هایی است که داده می‌شود و مسیر جدا می‌شود، اگر بپذیریم که بین فلسفه و شریعت تعارض هست در حالیکه وجود مقدس و پربرکت امثال ملاصدرا، حاکی از آن است که بین فلسفه و شریعت تعارض ذاتی نیست و گرایش‌های فلسفی با گرایش‌های دینی خاصی ممکن است در تعارض قرار بگیرند. حالا من از جناب دکتر یوسف ثانی سؤال می‌کنم، بحث بایسته‌های کنونی فلسفی و بایسته‌های کنونی فلسفه پژوهی - تدریس فلسفی، تحقیق فلسفی، کتابت فلسفی اصولاً چه ضرورتها و بایستگی‌هایی را امروزه در قلمرو مطالعات فلسفی حس می‌کنیم، که باید امروز به آن پردازیم و طبعاً این بایستگیها و ضرورتها، با پیش فرض توجیهی و تحلیلی و تبیینی است که از وضع کنونی و گذشته داریم، ولی بیشتر با همین بخش دوم که بهر حال جنابعالی، با فرض کاستی‌ها و ناراستی‌ها در قلمرو مطالعات فلسفی و آموزش فلسفی، تبلیغ فلسفی حتی اینکه بفرمایش آیت الله خامنه‌ای، ما بتوانیم برای بچه‌هایمان هم کتاب فلسفی بنویسیم، چه باید بکنیم، چه باید‌ها و چه بایستگی‌هایی در این زمینه هست؟ بفرمائید.

دکتر یوسف ثانی: بسم الله الرحمن الرحيم

همانطور که اشاره شد، در واقع فلسفه، هم با پرسش شروع می‌شود و هم ادامه پیدا می‌کند، شاید خیلی جای این نکته نباشد که بایسته‌های فلسفی چه هست. یعنی بشود با توصیه و سفارش یا تعیین بایستگی، موضعی را که لازم

کمک کرده، ایشان مدّعی است و ادعایش هم بنظر می‌آید که ادّعای محکمی باشد، هم در علوم و هم در فلسفه آن چیزی که به ما کمک میکند که بتوانیم پرسش‌هایی را پاسخ دهیم و به حقایقی دست یابیم، عبارتست از حدس، قوه حدس به انسان کمک می‌کند، قوه فکر و کشف و شهود و از این مسائل هم وجود دارد ولی بهر حال حدس به انسان بسیار کمک می‌کند و وسیله موفقیت انسان هم هست. بنابراین می‌خواهم عرض کنم که پرسش باید باشد اگر پرسش نباشد نه علمی نه فلسفه‌ای چیزی نخواهد بود. اما فلسفه هنرش در این است که پاسخگو باشد و فیلسوف اگر نتواند سؤالاتی که در ذهنش مطرح شده، براساس مبانی فلسفی‌اش پاسخگو باشد هنوز بنظر نمی‌رسد بصرف اینکه پرسش کرده، فیلسوف شده باشد و هم آنهایی که سؤال دارند باید فیلسوف باشند، در حالیکه اکثر مردم یا همه مردم سؤال دارند ولی اکثر مردم یا همه مردم فیلسوف نیستند آنهایی فیلسوف هستند که بتوانند بر اساس مبانی فلسفی خودشان حالا یا به حق یا به باطل، پاسخگو باشند آن دیگر بستگی دارد به اینکه چقدر گرفتار تهافت شده باشند، یا گرفتار تهافت نشده باشند ولی بهر حال فیلسوف آن کسی است که بتواند بر اساس مبانی فلسفی خودش، پرسش‌ها را و چون و چراها را پاسخگو باشد، برای اینکه من حقی را خیلی تذبیح نکرده باشم عرضم را تمام می‌کنم.

حجة الاسلام رشاد (مدیر جلسه): پرسش این بود که گفته می‌شود، بین متشرّعین و متفلسفین یا فیلسوفان و دیگر گرایش‌های فکری و دینی تعارض هست. تعارض از این جا بر نمی‌خیزد که فیلسوف پرسنده است. فلسفه پرسشگر است و پرسش کردن ممنوع است چون زمانیکه می‌پرسند

است در فلسفه تحقیق و معین کرد، چون فلسفه از یک بستر طبیعی بر می‌خیزد و در یک وضعیت ظرافت طبع مطرح می‌شود. و آن وقتی است که پرسش بطور طبیعی برای انسان مطرح شود و پاسخ بخواهد؛ بنابراین هر گاه وضعیت اجتماعی و یا فرهنگی ما به سطحی برسد که پرسشهای جدید بطور طبیعی رخ بنماید و مطرح شود، حوزه‌های تحقیق فلسفی هم بطور طبیعی معین خواهند شد. در ادوار تاریخی فلسفی شاید این تصوّر غلط وجود داشته باشد که می‌خواهیم بصورت یک جریان آگاهانه و اتفاق افتاده، تحلیل کنیم و بگوییم که در این مقطع تاریخی خاص باید به گذشته نظر کرد و فکر کرد و تصمیم گرفت که فلسفه خود را بنگرد و بنشیند و اینگونه تحقیق کند. این مسئله باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد، که هر فردی چه فیلسوف و چه دانشمند، آن نتیجه طبیعی یک روند تکاملی است که در آن رشته پژوهشی و تحقیقی خاص او ایجاد می‌شود و در آن مقطع بطور طبیعی ظهور می‌کند. نمی‌خواهیم بگوییم که آن عنایتهای آگاهانه نقشی در تعیین سرنوشت مسائل فلسفی نداشتند ولی بیشترین نقش را همان وضعیت طبیعی اجتماعی داشتند که فرد را به یک نقطه‌ای رسانده که امروزه مسئله‌اش تحقیق و پژوهش است خبیر، نکته دیگری که در این زمینه می‌خواهم عرض کنم این است که اگر جریان تحوّل تاریخی و فلسفی را نگاه کنیم، فلسفه زمانی رشد حقیقی پیدا خواهد کرد و اوج خواهد گرفت که بصورت یک شاخه منزوی از علوم در نیامده، و در تعاطی و پیوند با سایر حوزه‌های معرفت بشری نبوده باشد، وقتی فلسفه به این وضع می‌رسد که از تعامل و تعاطی با سایر حوزه‌های تحقیق جدا شود، گمان می‌کنم بطور طبیعی دچار ایستایی می‌شود و یک نحوه فلسفه درو نگراییی که به نوعی عرفان یا تصوّف نزدیک است منجر می‌شود و اوج و رشد بیشتری پیدا می‌کند. شاید علّت ظهور ملاًصدرا در عصر صفویه، عصری که تمدن اسلامی به یک معنا در سرانجام سقوط قرار گرفت که نسبت به قرن سوّم و چهارم هجری، به یک معنا ملاًصدرا می‌خواهد پیوندی بین فلسفه و عرفان و تصوّف ایجاد کند، شاید یک علّتش این است که در این عصر فلسفه از علوم و شاخه‌های دیگر علوم فاصله زیادی می‌گیرد و یا لااقل آن تحوّل که در سایر شعب علوم میتواند رخ دهد و از آنها فلسفه جدیدی بوجود آید آن تحوّل رخ نمی‌دهد. لااقل در این نیمکره که ما هستیم،

خیلی ضعیف و قلیل است اما در سمت دیگر عالم، چون همین تحوّل در دیگر علوم رخ می‌دهد حوزه‌ها و افقهای تازه‌ای در مسائل هم پیدا می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم بطور مختصر در جواب این سؤال عرض کنیم شاید ما هم باید به دنبال همین باشیم، نمی‌دانم اینکه پیوند عمیق علمی و تحقیقی را بین این حوزه‌های پژوهش و تحقیق ایجاد کنیم یا وضعمان بجایی برسد که این پیوند بطور طبیعی ایجاد شود. حق این است گمان می‌کنم که جای انکار نباشد. امروز فلسفه از سایر شعب شاخه‌های علوم تقریباً گسیخته است و مسائلی که برای دانشمندان در رشته‌های فیزیکی و زیست‌شناسی و زمین‌شناسی پیش می‌آید و در یک حوزه‌ای کاملاً نظری پاسخهای فلسفی طلب می‌کند و تبدیل به مسائل فلسفی می‌شود. اینها برای جامعه فیلسوفان و فلسفه پژوهان ما چندان آشنا نیست شاید یک راه تعیین آن بایستگی‌ها سرکشیدن فیلسوفان ما به همین شعب دیگر علوم برای طرح مسائل جدید است.

حجة الاسلام رشاد (مدیر جلسه): اکنون با عرض پوزش، من با یک نوبت چند دقیقه‌ای که برای خود منظور کردم که به این پرسش پاسخ دهم تصادفاً قرعۀ فال اداره بحث به نام بنده در جایگاه اصابت کرد. من فکر می‌کنم بحث این نیست که مبدأ نظریه پرداز چیست؟ و ظهور منظرها و مکتب‌های فکری، فلسفی چگونه اتفاق می‌افتد و اشاره خوب جناب آقای دکتر بهشتی به آن دیدگاه حکیم ابن سینا، راجع به نقش حدس در پیدایش نظریه‌ها، اینها تنها یک زاویه بحث است، بحث ما این است که به هر حال فلسفه در وضع کنونی با چه مشکلاتی مواجه است و در گذشته با چه مشکلاتی مواجه بوده، الآن چه باید بکنیم، فکرمی‌کنم که برای یافتن پاسخ این پرسش هم به گذشته باید اشاره کنیم و هم به حال یک نکته فقط راجع به زمان حال عرض می‌کنم و آن اینکه عصرما، عصر پرسشگری است فکر نمی‌کنم در طول تاریخ بشری، عصری و عهدی به پُر پرسشی روزگار ما سراغ داشته باشیم و به همین جهت هم سؤال می‌کنم که فلسفه چه باید بکند؟ امروز بایستی‌های فلسفی چیست؟ چون فلسفه هم پرسنده است و هم پاسخگو و بهمین جهت می‌گوییم که چه نقشی را باید امروز ایفا کند. و چه نکاتی را باید راجع بگذشته مد نظر داشت و چه باید بکنیم.

من فکر می‌کنم علل متعدد و فراوانی، هم مثبت و هم منفی، و عواملی که می‌گوییم به یک معنا و علل متعدّد و فراوان هم مثبت و هم منفی طی قرون اخیر سبب یک



باید به فکر عقلانی کردن فلسفه باشیم، فلسفه بادین و عرفان آمیخته بشود مسائلی از قبیل فلسفه، آن چیزی است که همه آنرا بفهمند و ما باید در این زمینه تلاش کنیم.

اینگونه تفکر طبعاً فلسفه را مقداری به انزوا کشانده، و بعنوان یک دانش تخصصی انتزاعی که در گوشه حوزه‌ها و دانشگاهها و در گوشه کتابخانه‌ها، در متن کتب و متون باید زندانی بشود؛ در نتیجه فلسفه بعرضه نیامده و طبعاً شکوفائی آنچنان که باید اتفاق نمی‌افتد جهت دیگر، توقع بالای ما شرقی‌ها است، ما شرقی‌ها یک فرقی با غربیها داریم و آن اینکه غربیها کافیسست که یک نکته بدیع، گاهی با یک تقریر نواز یک مسئله، خودشان را صاحب مکتب می‌دانند اما فیلسوفان بزرگی ما داشتیم که دهها نکته بدیع و نو را بر فلسفه افزودند، اما مدعی هم نبودند توقع بر این اصل بوده که مکتب جدید تعریفی دارد. کسیکه صاحب مکتب باشد باید یک دستگاه فلسفی مستقلی را عرضه کند. توقع در مقام نوآوری و فکری فلسفی در شرق و در دنیای اسلام بالاست و گرنه بعضی از فیلسوفان برجسته ما، اگر مجموعه نوآوریهایشان را در کنار هم قرار دهیم، صد چندان بیش از نوآوریهای است که یک فیلسوف در غرب ارائه می‌کند و خودش را صاحب مکتب قلمداد می‌کند و دنیا هم او را صاحب مکتب مستقل می‌شناسد. این نکات و عوامل در تاریخ فلسفه ما در ۳ تا ۴ دهه اخیر اتفاق افتاده، که باید برای آنها تدبیری اندیشید. من بعنوان کوچکترین عضو نکاتی را اشاره می‌کنم:

۱ - یکنوع بازنگری و نقادی، و بازپیرایی، فلسفه و حکمت ما بآن نیازمند است، بهر حال ما باید مسلمات فلسفی را که امروزه مورد تردید است جدا و تفکیک کنیم و به یکنوع نقادی و بازپیرایی دست بزنیم - که چنین کاری را مرحوم علامه طباطبائی آغاز کرد و شاگردانش آن راه را ادامه می‌دهند و باید به اتمام برسد - تا نوسازی و نوآوری تنسيق نو و بازکردن بابهای تازه در فلسفه یا سازماندهی جدید مقولات و مباحث فلسفی بنحوی که از این سازماندهی جدید، مثل فلسفه معرفت و مثل فلسفه‌های مضاف که شاید به ۲۰ مورد برسد - پدید آید.

ما از فلسفه و حکمت غنی و وسیع و عمیقمان می‌بایست با تفکیک و سازماندهی جدید و تنسيق نو، بتوانیم دانشهای جدید را از آن جدا کنیم. تا قادر باشیم،

رکود و سکونی در مطالعات فلسفی کشور ما گردیده است. از جمله جهات مثبت آنها این است که اصولاً فیلسوفان ما متشروع بودند، متدین بودند، متخلق بودند، بمعنای صحیح کلمه، بهمین جهت، نسبت به بزرگان و نسبت به اساتید، نسبت به پیش‌کسوتان و پیشینیان حریم نگاه می‌داشتند و این امر باعث می‌شد که نوعاً آراء و افکار و دیدگاهها در قالب حاشیه و تعلیقه عرضه می‌شد یعنی اینکه کمتر مدعی بودند اگر سخن خوبی هم داشتند، اگر رأی اساسی و بدیعی هم ابداع کرده بودند، بنحوی در ذیل دیدگاه و نظریه یک فیلسوف و حکیمی پیش‌کسوت طرح می‌کردند، و این حریم نگاهداشتن در شیوع سنت حاشیه نویسی و تعلیقه نگاری، نوآوری‌های فیلسوفان را کم‌رنگ می‌کرده است. و این اثر را به دنبال داشته که نوعی سکون و رکود، در دیدگاهها و آراء گذشتگان جلوه‌گر شود. و در عمل این تأثیر را داشته که تصور گردد نشاط فلسفی نیست و همین تصور در واقعیت و عمل، گاه متحقق می‌شد. و عامل منفی از این قبیل، مرعوبیت در حد مقهوریت، مقهوریت در حد یأس از نوآوری، و سرانجام منتهی به رکود و طبعاً سکون، از عوامل دیگر بوده است. یک مرتبه وقتی ملاصدرا بی ظهور کرد؛ چهار قرن است که همه بآن قله نگاه می‌کنند همه متحیرند و مبهور و کسی جرأت نمی‌کند، تصور می‌کنند که ملاصدرا حرف آخر را زده است. عظمت ملاصدرا و عظمت قله‌های بلند قامت، قدمت و قوت چشمگیر و پر عظمت وی، نوعاً این اثر را در دنیای ما داشته و در غرب هم مصداق بسیار داشته است. این هم یک عامل دیگری است که موجب یکنوع رکود در پژوهش‌های فلسفی شده است.

در گذشته عدم احساس نیاز به فلسفه، بدلیل غفلت از نقش کاربردی قواعد فلسفی، مقولات فلسفی، و مفاهیم فلسفی، در حیات ملکی و ملکوتی انسان، به این نتیجه منجر شده که اصولاً طلبه کمتر فلسفی فکر می‌کند، که چرا فلان قاعده را بیاموزد، چه کاربردی در حیات معنوی او دارد. چه تأثیری و نقشی در حیات مادی او ایفا می‌کند. چه مشکلی از مشکلات را در زندگی حل می‌کند و

پرسش‌های نو را بدهیم.

نکته دوم، اهتمام به مطالعات تطبیقی و نمودار ساختن و برجسته ساختن شخصیت بزرگ و عمیق ملاصدرا است، ما به مطالعات تطبیقی کمتر بها می‌دهیم، مباحث و مناظر فلسفی اسلامی را با مباحث نظری و مناظر فلسفی جدید، باید به مطابقت و مقایسه بگذاریم تا در این میان عظمت و عمق فلسفه اسلامی و صدرايي برجسته‌تر و نمایان‌تر شود و نهایتاً کاربردی کردن فلسفه و تطبیق مشیت و معرفتی که به آن معتقدیم، گاهی مشیت ما از فلسفه ما جدا می‌شود. حکومت جمهوری اسلامی باید فلسفه حکومت را از فلسفه و حکمت صدرايي استخراج کند. نمی‌خواهم بگویم مباینت هست، اما می‌خواهم بگویم که مطابقت کامل نیست. ما در نظام سیاسی مان در رفتار سیاسی مان، در منش و کنش سیاسی مان، مظاهر و جلوه‌هایی مشاهده می‌کنیم که حیثاً با مبانی و اساس فلسفی و معرفتی مان سازگاری ندارد.

**طراحی و سازماندهی اصول:** اول باید اصول را طراحی و سپس سازمان سیاسی مان را مشخص کنیم و سپس سیستم سیاسی مان را، اما می‌خواهم بگویم که بهر حال انقلاب شد، و انقلاب را مردی از فیلسوفان صدرايي، به پیروزی رساند. طبعاً دیدگاههای سیاسی او و اندیشه سیاسی او پیوندی داشت با حکمت صدرايي و معرفت اسلامی، بهر حال نمی‌خواهیم ادعا کنیم که سازمان یافته، و همه جانبه همه چیز دیده شده بود. انقلاب زود اتفاق افتاد و ما غافلگیر شدیم، و پس از پیروزی انقلاب کار اساسی و نظری کافی نکردیم، کاربردی کردن فلسفه یعنی تسری دادن مبانی معرفتی مورد قبول مشیت و نظامات اجتماعی یکی از بایسته‌های روزگار ماست. در عرصه آموزش و کتابت و تبلیغ هم باید کارهایی ارائه و از اساتید استفاده گردد.

حجة الاسلام رشاد (مدیر جلسه): با عرض پوزش، از آقای دکتر یثربی که خود هم اهل فلسفه و حکمت‌اند و هم اهل معرفت و عرفان و در زمینه بایسته‌های کنونی فلسفه در ایران، هم دغدغه‌های بسیاری دارند خواهش می‌کنم مطالبی بفرمایند. دکتر یثربی: در مورد دو سؤالی که مطرح کردید. اولی اش را عرض می‌کنم. و همانطور خدمت حاج آقا خامنه‌ای هم عرض شد. ما هزینه زیاد می‌کنیم. و پراکنده کاری می‌کنیم. و مدیریت درستی نداریم و از اینجهت وضع فلسفه‌مان خوب نیست، ساده‌ترین چیزی که یک بحث تأویلی از گذشته‌مان است ما این کار را نکردیم و نمی‌دانیم تهافت

معلول چه علل و عواملی است. چرا؟ آیا رقیب قوی خلافت بغداد از فلسفه به عنوان پایگاه فکری خود استفاده نمی‌کرد. تهافت بوجود می‌آمد یا نه، منظورم اسماعیلیه بود اگر متکی به فلسفه نبودند، تهافت بوجود می‌آمد. پس بنابراین جواب سؤال را عرض کنم، که برای خوب کردن فلسفه، باید در فکر یک مدیریت خوب باشیم. فلسفه‌مان پراکنده کاری عجیبی دارد. هر کس برای خودش، یک شعبه الهیات و فلسفه در یک نقطه از کشور باز کرده است. توی دهستان ابرقو هم فوق لیسانس و دکتری می‌دهند. اما بعد از مدیریت، باید به فکر عقلانی کردن فلسفه باشیم، فلسفه بادین و عرفان آمیخته بشود. مسائلی از قبیل فلسفه، آن چیزی است که همه آنرا بفهمند و ما باید در این زمینه تلاش کنیم و این دو مین کار پر اهمیت ماست. فلسفه اصولاً برای رفع نیازهای زندگی بوده، ارسطو هم همینطور و افلاطون هم حتی با ابداع مثلث می‌خواست با اخلاق و مسائل زندگی مردم پایگاه درست کند. ما از این مسئله بخاطر شرایط خاصی که در گذشته داشتیم، یکی استبداد و یکی اینکه حاضر جوابی‌هایی را از گذشته از سنت در می‌آوردیم و میدان را نیازمند احساس نمی‌کردیم. در حالیکه باید این نیاز را احساس کنیم.

**رهانیدن فلسفه از سیطره:** مسئله دوم، از سیطره رهانیدن فلسفه است. چیزی که فلسفه را می‌کشد بزرگ کردن شخصیت‌ها است و بر تخت قدرت ماندن، من در مقدمه‌ای که بر اصالت وجود ذکر کرده بودم، هم در مقدمه و هم در مؤخره ذکر کردم چیزی که بر تخت ماندن گذشتگان را بر ما تثبیت می‌کند ناتوانی نسل‌های آینده است اگر توانا باشند مسلماً از قدرت پایین آمدن گذشتگان نشانه بلوغ نسل جدید است که باید باین مسئله توجه نماییم. و نکته دیگری که آقای دکتر اشاره کردند، بسیاری از تکیه‌گاه‌هایمان در گذشته، فیزیک و طبیعیات بود. مثل جاندار بودن چیزی که گرد می‌شود. یا تعداد عقول، یا مثلاً علم الهی، حتی شیخ اشراق، نظر را روی دیدگاه ایصار معطوف می‌دارد پس باید هر چه سریعتر نگرش عمیق و پایه‌ای بعلم جدید داشته باشیم و باید فلسفه مان را باز سازی کنیم اما در نهایت من مطمئن هستم بخاطر عقلانیت دین مقدس اسلام و اجازه‌ای که برای تعقل داده و از قدیم همه تأکیدش بخاطر هوش و استعداد سرشار ایرانی و اسلامی مان، در آینده می‌توانیم چراغ فروزان و مشعل درخشانی از فکر و اندیشه رانه تنها برای ایران بلکه برای معرفی کل بشریت ارائه بدهیم.